

ماجراهای لوک خوش شانس (۶)

مامان دالتون

ترجمه: محمد صادق جابری فرد



موریس و
گوسینی

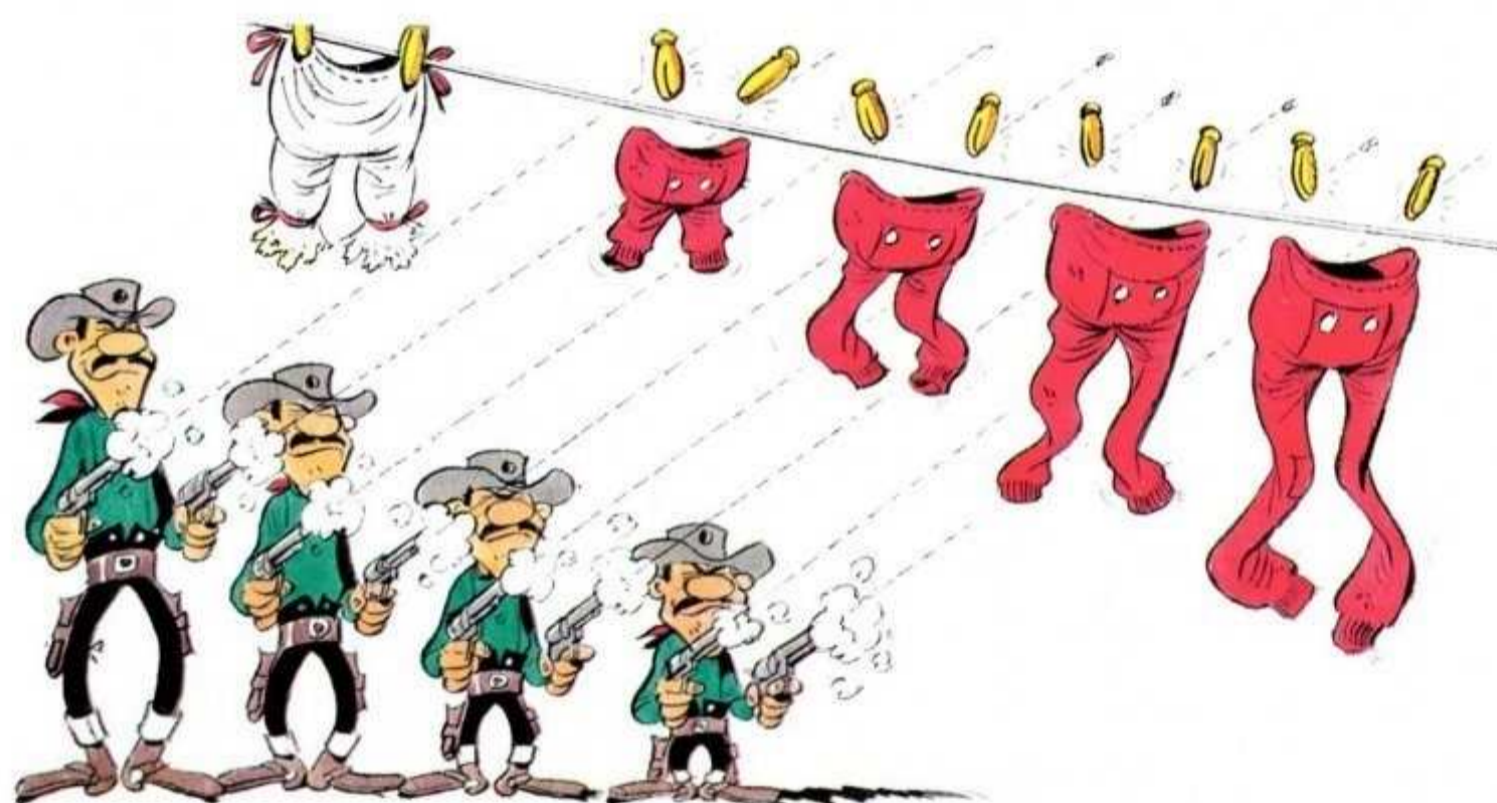


ماجرای لوک خوش‌شانس

مامان دالتون

اثر: موريس و گوسینی

ترجمه: محمد صادق جابری فرد



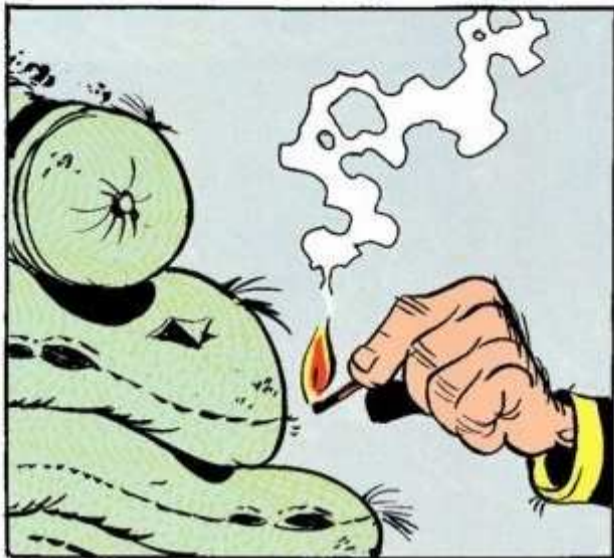
توجه: این کتاب مصور به صورت رایگان برای دانلود روی اینترنت منتشر می‌شود.
حق تکثیر آن برای مترجم اثر است. هر گونه اشتراک-گذاری یا پرینت صرفاً با
ذکر نام مترجم و به صورت کامل و بدون ایجاد تغییر مجاز است.















شهامت، دوستان من! ما همه در کنار هم مثل یک تیم عمل می‌کنیم و با تلاش همه ما اینجا یک زندان بزرگتر و بهتر خواهد بود!



هورا!!

سه تا هورا برای رئیس!

سه تا هورا برای زندانمون!

برای مشکل دیگه‌ای که پیش اومده، یه پیام به لوک خوش‌شانس بفرستید و بگید که بوشوگ ناپدید شده، شاید بهمون کمک کنه.



در آن دوران پر از مشکلات، و آن مناطق وحشی، هر زندان یک ابزار مهمات پر از باورت و دینامیت داشت...

BOOOOOOO



مخصوصا آقای قصاب رو، چون گریه‌م از گوشت هفته قبل خوشش نیومده.



تو خیلی مهربونی، این هفت تیر رو بگیر و مغازه دارها رو تهدید کن...



در تقاطع کاکتوس... سلام، مامان دالتون! می‌خواهید توی این کار بهتون کمک بکنم؟



بچه‌های این دوره و زمنه!...

نه، چیزی در مورد دالتون‌ها نشنیدم، اما احتمالاً بزودی می‌شنوم...

من از دالتون‌ها ناراحت نمیشم... مشکل من با اون سگ احمقیه که همیشه دنبالشونته!



مامان دالتون، ممنونم... می‌دونی من یه نامه فرستادم به پسر هام و بهشون گفتم که تو اینجا ایستایی؟ تو که ازشون خبری نداری... یکی باید بهشون بگه که برام بیشتر نامه بفرستن...



دیگه دارم از دست این سگی که همیشه دنبالم میاد دیوانه میشم!!!

تقریبا نزدیک خونه مامان هستیم، جو!



حالا باید حتما سنگ رو یه جایی کنار رودخانه می انداخت...



آهان! می خواد برم بیارمش... بعضی از آدمها دوست دارن با سگشون این بازی رو بکنن...



بهبش نخورد!



ای وای! دیگه خسته شدم! بسه!
آها، اینجاس! چه خوبه که همچین صاحب خوبی پیدا کردم. همیشه آماده بازی!



هاه؟ اون کجا رفت؟



نگاه کنین! خونه ی مامان! آره، بخاطر همون دیگه نمی شد کارش رو بدون سر و صدا انجام بده!... خیلی بد شد که بابا روش کارش رو تغییر داد و از دینامیت استفاده کرد...



آروم باش، جو! تو که می دونی چند بار خواستیم آزادت کنیم، نشده! مامان می دونه باید چیکار کرد، اون هنوز لوازم و ابزار دزدی بابا را با خودش داره.













آوریل همیشه پسر خوب و باهوشیه.



از وقتی شما سه تا پیداتون شده، برام دردسر درست می کنین.

ما چهار تا.



حالا درست شد!... لوک خوش شانس احمق نیست. حتما برمی گرده. باید یه جای دیگه قایم بشیم.



هر بار حرفای زشت بزنی، دهنتم رو با صابون می شورم!



آوریل یه پسر ☆!!#*~



این صابون رو بخور، پسر عزیز مامانی، وگرنه...!



من می رم یه کم خرید کنم. تا وقتی برگردم زنجیر جو رو باز کنین، و لباس هاتون رو هم عوض کنین. بچه های خوبی باشین!



معدن مس تعطیل شده و خالیه. با اون همه تونل و خروجی، جای خوبی برای مخفی شدنه...



دنبال چی می گردی احمق؟
یه تیکه دیگه صابون... خیلی خوشمزه س!



به... قورت... ملج ملج...
هه هه هه هه



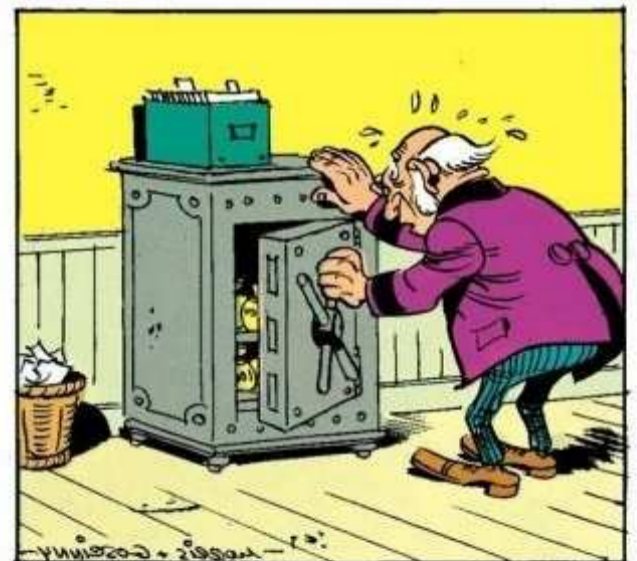
















مامان دالتون با همون کیف و هفت تیرش، تا جایی که می دونم این اولین باره که اون بانک زده...

بانکدارها مطمئنن کار مامان دالتون بوده؟



دفتر کلاتر، شهر تامبلوید

تحت پیگرد



پاداش بزرگ

یه جارو— این تنها سرنخ ماست. لوک، شاید سگت بتونه این رو بو بکشه و رد مامان دالتون رو پیدا کنه.

کلاتر، اگه اینطور می شد که عالی بود!



بانکدارهای شهر پویزن ایوی گالچ میکن لطفای این قضیه رو درنیارین...

من می رم پویزن ایوی گالچ.



اما این غیر ممکنه! اون شهر از اینجا کلی فاصله داره! اون پیوزن چطور این همه راه رو به این زودی رفته.



بهمن گفتن که تو رو اینجا پیدا کنم، لوک! مامان دالتون همین الان بانک شهر پویزن ایوی گالچ رو زد!



دفتر کلاتر، شهر تامبلوید

تحت پیگرد

پاداش بزرگ

اینو فراموش کردی...

نه اونو ولش کن، خواهش می کنم همینجا بمونه!



دفتر

هی! لوک خوش شانس!



جک، فردا نوبت توئه! تو می ری شهر گراسویل! تمام بانکهای این منطقه رو می زنیم!



در همین وقت...

مامان، نگاه کن ویلیام چه جاروی خوبی برام آورده!













عزیزم!
پیشی-پیشی-پیشی!



داره دیر میشه، تا آوریل
بیاد باید گریه رو هم پیدا
کنیم و از اینجا ببریم.



ساکت! بگذارید مردم نجیب شب رو
در آرامش بخوابن!!

خوب شد! حالا ابروی ما رو جلوی همه
بردی! مردم چه فکری درباره ما می کنن؟
تو ابروی خانواده رو بردی.



عزیزییییییییم!

اگر خودت می خواستی فریاد بزنی،
دیگه چرا دهان کلاتر رو بستی؟



جووزف دالتون! صداتو روی مادرت بلند
می کنی! گریه وقتی که داشتن من رو
بازداشت می کردن از دستهام پرید
بیرون. بدون اون از اینجا نمی رم!

مامان،
خفه شو!



فقط تونستم همین ارابه رو پیدا کنم. فکر کردم
خوبه اینا رو هم بعنوان غذا ببریم...

قدقد قدقد! وک وک! قوقولی قوقو!

این همه سروصدا رو
نمی شنوی،
بی کله!



قدقد قدقد قدقد! قدقد!

قوقولی قوقو!
وک وک وک!



می خوای یه جای وایسیم
صابون بخریم؟



قوقولی قوقو!

داره خورشید می زنه،
زودتر از اینجا ببریم!



جک، می خوای دوباره دهنت رو با
صابون بشورم؟





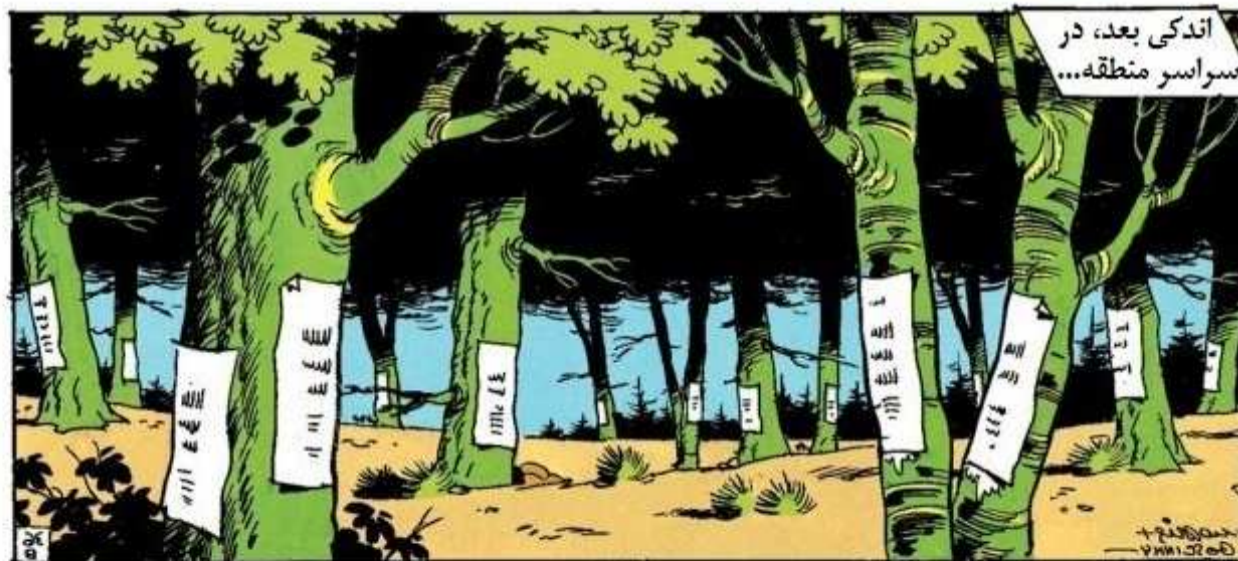




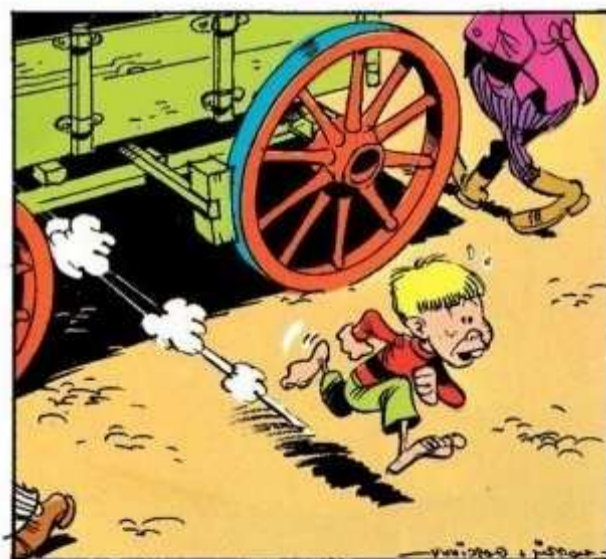




همه دعوت هستید به
شهر تقاطع کاکتوس
بازار بزرگ روز مادر
همه چیز برای مادران
به مادران هدیه‌ای بدهید، کلاه
زنانه، کیف خرید، وسایل دست ساز،
صندلی راحتی، انقیه دان، وسایل زیبا
برای گربه‌ها.











... درحالیکه در مخفیگاه دالتون‌ها...

فن
فن
فن



جوی از ترس و تهدید بر تقاطع کاکتوس سایه افکنده است...

پوف
پوف
پوف...



کلاتر، خوب خواست بهشون باشه! ما صبر می‌کنیم تا ببینیم حالا جو و مامان دالتون چیکار می‌کنن!

همه شهر حواسشون هست، لوک!



جو، برادرات رفتن به این بازار!

حالا خیالت
راحت شد!



خب، جو؟
من نتونستم پیداشون بکنم، اما این اطلاعات روی زمین افتاده بود...



آاا چووو!



... من نمی‌خوام بینم که بچه‌هام از هم جدا شدن... برادرات، بدون تو کسی رو ندارن که توی زندان مراقبشون باشه، و می‌ترسم این پایان بدی برایشون داشته باشه...



جو، بزرگ کردن تو کار راحتی نبود، اما همیشه بیشتر از بقیه شبیه بابای بیچاره‌ت بودی... برای همین من همیشه اینقدر بهت توجه دارم...



هیچ عجیب نیست. اونها می‌خواستن توجه تو رو به خودشون جلب کنن مامان و من رو باز پیش تو جو، تو مغز متفکر خانواده هستی. باید مراقب برادرات باشی.

ضایع کن!



بله، عزیزترینم... تو سرسختی اما دل ترمی داری.

یوهو، هورا!



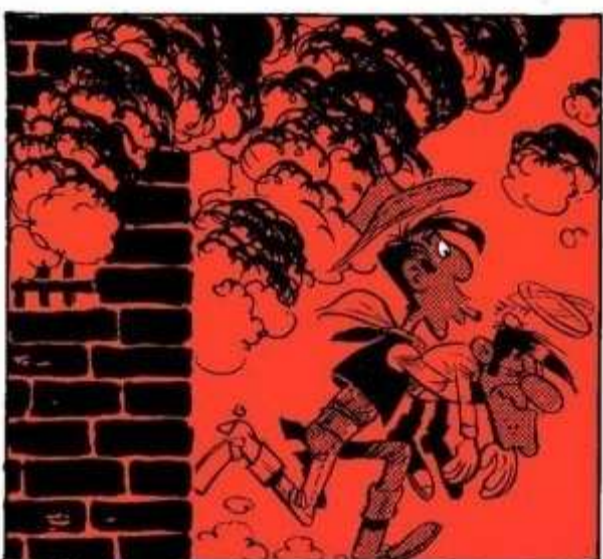
خیلی خب، مامان، من می‌رم دنبالشون. اما تو باید اجازه بدی لوک خوش شانس رو سوراخ سوراخ کنه!



جویی؟

فن فن...





هیچ کسی بهتر از مادر نیست

روز مادر

برای مادران دوست داشتنی مان

لوک خوش شانس!
فقط تو و من!





خدانگهدار، کلاتر... مردم شهر تقاطع کاکتوس
ترسو نیستن...
حیف شد که از مامان دالتون خوب نگهبانی
نکردیم...



همیشه می دونستم که تو یه کمک بزرگی بهم
می کنی، بوشوگ...
بعضی وقتها حس
می کنم که کارها رو خراب
کردم... اما برای اولین
بار توی زندگیم کسی
ازم شاکی نیست!



مامان دالتون واقعا رفته بود. به نظر می رسد که او مقداری پول پس انداز در کیفش داشت، چون یک
رستوران شیک در هوستون باز کرد که محبوب مردم ثروتمند
شهر شد...



اون با کیف و
گربهش در رفت...
آره، من خودم هم وقتی فرار
کرد بهش توجه نکردم...



... دالتونها، همان خانواده
مشهوری که فرزندانش حالا
در یک زندان نوساز بودند
که با مواد نسوز ساخته
شده بود.
جو کجاست؟
بوشوگ رو برده
بگردونه...
اونها
جدایی ناپذیرن.



... مشکل فقط قیمت های رستوران مامان
دالتون بود که در فهرست جنایت های خانواده
دالتون جایگاهی شایان توجه یافت...

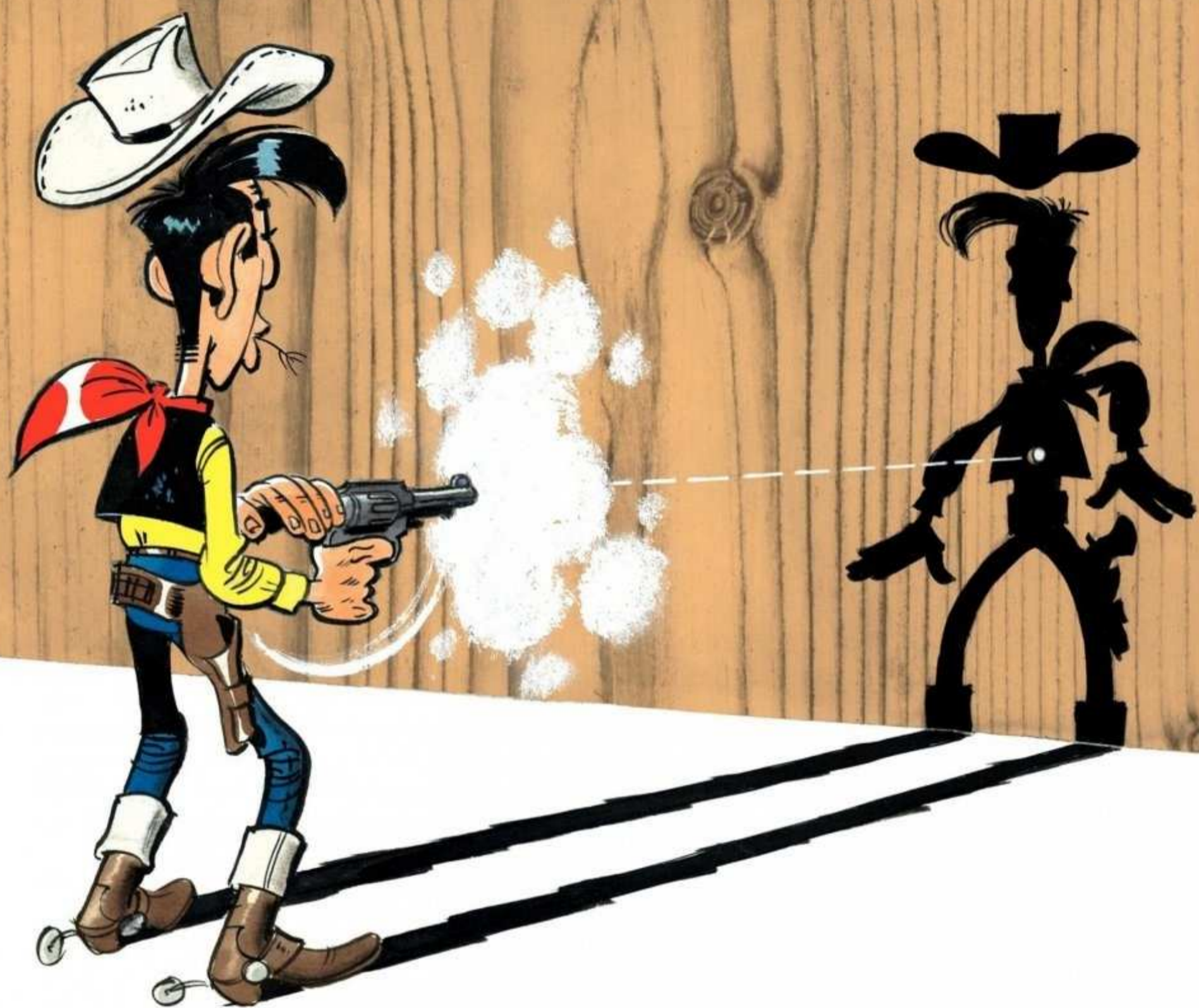


— من یه گاوچران تنها و بیکسم
و راه زیادی مونده تا به خونه برسم...
پایان.



اوه، بله... اون صبح و شب از من
تعریف می کنه. چون می دونه که
وفاداری و اطاعت باعث افتخار
زندگی یه سگه...





لوک خوش شانس

مردی که از سایه خودش هم سریع تر تیراندازی می کند

کتاب‌های مصور دیگری از همین مترجم - دانلود رایگان

مجموعه‌ای از آثار هانس ویلهلم:



آثار مصوری از داستان‌های مشهور و کلاسیک:



کتابهای مصور دیگری از نویسندگان مختلف:

